طبلی که هر کس را چیزی گم شدی نزد آن طبل آمدی و دره بر آن طبل زدی آواز برآمدی که گمشده تو در فلان موضع است و همچنان بودی سیم آینه که هر کس خواست که بر حال غایبی واقف شود در آن آینه نگاه کردی و خیال آن کس در آن آینه در هر شهر که مقام داشتی و در هر حال که بودی مشاهده کردی چهارم حوضی که مرد هر سال یکروز بر لب حوض جشنی ساختی و از اطراف مملکت او اعیان و اشراف بجهت آمدندی و هر یک از اشربه نوعی با خود آوردندی و در آن حوض ریختندی مرد و اشاره بساقیان کردی تا ایشان از آن حوض شراب دهند از برای هر کس همان چیز برآمدی پنجم غدیری که چون دو کس باهم منازعت کردی در آنجا رفتندی هر که بر باطل بودی آب بر او زیاده گشتی چنانچه اگر حقرا کردن نهادی غرق شدی ششم آنکه بر در خانه او درختی بود که تمامت لشکر او را سایه کردی و نیز فایز تر بدین علم بمعارشت محاربه و مباشره و مقاتله بر قهر دشمنان و قمع مفسدان قادر شدی چنانکه نقل است از ارسطاطالیس که میان حکیم کامل برهما طوس و بیداغوش ترک در باب منازعت افتاد بیداغوش گفت ترا با من چگونه طاقت باشد که مریخ و زحل از معاونت با من عاجزند برهما طوس از بیداغوش چون این شنید تریخ محرق بساخت و بروح مریخ استعانت جست تا بیداغوش بسوخت و خلق بسیار از شر او بیاسودند و ابومعشر بلخی آورده که در بلاد هند ملکی بود بس عاقل و عالم باسرار نجوم و او تسخیر مریخ کرده بود ملکی دیگر قصد ملک او کرد و هر چند با آن ملک می گفتند که دشمن میرسد بدان التفات نمیکرد تا نزدیک شهر رسید و او با جمعی از ندما بعشرت مشغول بودند در آن وقت بمریخ رجوع کرد و بدفع او استعانت طلبید چون قریب ساعتی بگذشت دیدند که از هوا چیزی میآید چون پیش ایشان فرود آمد آینه دیدند از جنس بشکل مثلث و سری بریده در آنجا نهاده ندمای ملک از آن بترسیدند و همه روی بگریز نهادند ملک بخندید و ایشان را طلبید و گفت مترسید که

که این سرهنگ است که قصد ملک ما میکرد و من دفع او بدان چیز کردم که تنها مرا
در سعی تحصیل این نسبت بجنون و حماقت میکرد دید ایشان خدمت کردند و معذرت
خواستند پس گفت میدانید که سبب تثلیث این اینه چیست گفتند نه گفت سبب
آنکه چون ابتدا بعمل کردم مریخ در تثلیث آفتاب بود پس اتباع آن ملک معزول
گریختند و پیش پسر او رفتند و از حال پدرش اعلام کردند آن پسر براهمه را جمع کرد
و از ایشان تفحص سبب اینحال نمود و ایشان گفتند آن شخص بکار تسخیر مریخ کرده است
او با چهار سردار براهمه و غیر هم بدعوت مریخ مشغول شدند چون مدت یکماه برآمد
صاعقه برآمد و همه را بسوخت و نیز فایض بدین علم بسبب اعلام ارواح بر حوادثی
که حادث خواهد شد واقف گردد و از مضاران احتراز نماید چنانکه از ثابت بن قره
حرانی نقل است که گفت مرج زحل بن مفضل بود و اعانت من میکرد بعضی از حساد
پیش معتضد قصد من میکردند که او پسر ترا بر خلافت تحریص میکند معتضد بر من
متغیر شد من در خانه خفته بودم روحانیت من فرود آمد و مرا بیدار کرد و گفت بگریز
فرمود من از خانه بیرون آمدم و در خانه بعضی دوستان مخفی شدم هم در آن شب
رسول معتضد برسید و مرا و پسر من سنان را طلب کرد پسر من در خانه خفته بود او را
نمیدیدند مشعلها برافروختند و جستجوی من کردند پسرم با ایشان سایر و سیر میرفت
و ایشان او را نمی‌شناختند و می‌پنداشتند که او یکی از ایشان است و روحانیت من
مرا از آن خبر داد گفتم چرا مرا نیز همچون پسرم منکر داشتید تا من نیز برگردم و ایشان
نشناسند گفت هیلاج او بود در مقابله مریخ و کوکبی ثابت از مزاج مریخ بود و هیلاج
از نحوس سالم بر تو امن نیستم که نه بینند یا گزند نرسانند چنانکه بر او امین بودم
پس من نیز تحیی کردم چنانکه چون چهل روز برآمد آن دشمن بد ترین حالتی
هلاک شد و نیز فایز بر این علم قادر بود بر آنکه مظلوم را از دست ظالمان خلاص کند
و چیزهای نیز که از او بصد فرسنگ و هزار فرسنگ یا بیشتر دور باشند به بینند و در
آن تصرف کند چنانکه ثابت بن قره آورده است که یکی از اهل الصناعت که حلی

ساخته بود که چون او در چشم میکشید همه چیزها را میدید و اگرچه در نهایت بعید بودند
روزی من و قسطا بن لوقای بعلبکی خواستیم امتحان او کنیم در خانه او رفتیم و نامه
نوشتیم و او در خانه دیگر بود هرچه با علیو نوشتیم او حرف بحرف میخواند چنانکه دیگری
بعد از تکرار مطالعه نتواند خواند پس قسطا از حالت برادر خود که غایب بود پرسید
گفت برادر تو رنجور است و او را فرزندی شد طالع او ثور است سیزده درجه از آن
تعجب کردیم همچنین بود فصل دوم در شرایط اشتغال بعمل بدانکه اهل این صناعت گفته اند
پانزده شرط واجب میدانند اول نفی شک در تاثیر عمل چه با شک و تردد هیچ
اثر ظاهر نشود چهار ارواح از قلوب مطلع اند پس همچنانکه اگر شخصی را یکی از اشخاص
بشری در سعادت وعده دهد و وثوق نباشد و بر آن قادر نباشد وعده دهد گمان تحیر و جهل
بر دو آن شخص بر نیت او مطلع باشد اگر از او التماس معاونتی کند بدان اهتمام
نماید ارواح نیز کسی را بر سو ظن و عدم وثوق او بر ایشان واقع شوند اجابت نکنند
والتفات ننماید دوم نیز قوت نفسانی یکی از قوی ترین ارکان است در این باب
و آن بواسطه آنست که شک و تردید باقی نماند سیوم آنکه اگر چند نوبت
عمل کرده باشند و اثر آن ظاهر نگردد باید که از معاودت در عمل اظهار ملال ننماید
و ترک ننماید چه مطلوب این علم نه بدان مثابه است که چیزی دیگر از مطالب بدان
رسد و شک نیست در آنکه هر چیز که عزیزتر حصول او دشوارتر بود پس باید که از آن
اعراض ننماید و اگر به ادراک چیزی از آن واقع شود از آن بسیار داند و اجتهاد بلیغ نماید
که البته عاقبت الامر بمطلوب رسد چه نقل است از ارسطاطالیس که گفت من
شب و روز در این باب سعی مینمودم و هر وقت که از او بچیزی میرسیدم بدان خدا را
شکر میکردم و اگر نمیرسیدم از آن ملول نگشتم و گمان بد نبردم و همچنان سعی میکردم
تا عاقبت بمطلوب رسیدم و هم سخن اوست که گفت طالب این علم چون عاشقی است
که معشوق او سرکشی کند چه اگر او از طلب تقاعد کند هرگز به او نرسد و اگر سعی در طلب
او کوشد و از جفا و سرکشی او منزجر نشود هم بمطلوب برسد و اگرچه بعد از مدتها

دراز بود و هر که عاقل بود داند که اگر شخصی خواهد سبعی را مانوس گرداند یا در خدمت
امیری یا ملکی متمکن شود او را چند مدت باید زحمت کشید و چه مشقت تحمل باید کرد
تا مکر ا سخالت صورت بندد و چون تسخیر ارواح مجرده و استیناس ایشان آسان
دست دهد سیم آنکه گمان نبرد که بدانچه طالع مقتضی وصول بآن نیست نتواند رسید و
نگوید چون خلاف آنچه از برای من مقدر است بمن نخواهد رسید سعی و اجتهاد در آنچه
فائده زیرا که باجتهاد و تسخیرها بسی که طالع اقتضای آن نکند توان رسید چنانکه فلک
اقتضای سرودت کند و مردم از اسخانهای گرم و لباسهای ثقیل و آتش دفع کنند
وگاه اقتضای حرارت آن کند و مردم از اسخانهای خنک و ابهای سرد و چیزهای خنک
دفع کنند و از ارسطالیس نقل است که گفت مراهرمس اسفلم ظاهر شد و طالع من
اقتضای آن نمیکرد من اجتهاد نمودم عاقبت بمطلوب رسیدم چهارم آنکه اسرار این علم را فاش
آن جایز ندارند و اظهار از ابرجهال و فساق پوشیده دارند تا از وسیله شهوات
و مایه فجور و فساد نسازند و نیز ارواح عالم علوی از وقوف انسان بر اسرار ایشان کراهت
دارند چه غالب آنکه هر که واقع شود از خدا ناسوتیت بیرون آید و دعوی لاهوتیت
کند و طاغی شود و فساد بسیار از آن متولد گردد پنجم آنکه باید ممارست اعمال در شب
نماید چه آفتاب سلطانی قاهر است و با قهر او ارواح بر افعال قادر نتوانند شد
و جمعیت قوت نفسانی که رکنی وثیق است درین در شب بیشتر صورت بندد چه
در روز حواس بمحسوسات مشغول باشند و هرمس در کتاب اسرار نیرنجات گفته است
خیر ما یعمل به العامل ما یخفی من عیون البشر و شروق الشمس لان عیون الناس حادة
بروحانیتها و ارواح النیرنج فی نفاذها و شروق الشمس مبطل النیرنجات بتمامیتها
ششم آنکه باید عمل از جهة چیزی بود که خیر او غلبه بر شر او داشته باشد یا خالی
از شر بوده باشد تا زود تر حاصل گردد چه بنای طبیعت کلی عالم بر خیر است
و هر که عمل او از برای شر و فساد بود آن طبیعت کلی ممانع او شود و اثر آن کمتر ظاهر
گردد هفتم آنکه از برای چیزهای خسیس حقیر استعانت بروحانیت نکند بلکه

باید عمل او از برای امور عظیمه بود بحسب مناسبت بار و حانیات هشتم انکه دمبدم با

ایشان رجوع نکند چه اگر همچون تضرع و ابرام بود گاه باشد که انکس را هلاک کند

نهم انکه تعلیق وهم کند بعملی که متصدی شود چه وهم را تاثیراتی عزیب است

دهم انکه قوی دل و ثابت رای و صبور بود بوفور عطر

و طهارت ظاهر و باطن محلی باشد یازدهم انکه نفس او فسرده و مرده نباشد بلکه زنده

بود چنانچه چون چیزی از امور روحانیات بر دل لایح شود در او شوقی پدید اید

و حرکت او از برای طلب لذاتی نباشد دوازدهم انکه رعایت حال بحسب کمیت

و کیفیت واجب داند اما رعایت بحسب کمیت انستکه کم خورد و چه بسیار خوردن

حواس را کدر گرداند و نفس را از فکر و ذکر باز دارد و تا تواند روزه دارد و بتدریج

تقلیل میکند تا اخر بجایکه بسد رمق اکتفا تواند کرد و اما رعایت کیفیت انستکه از

حیوانات و شجرات اجتناب کند و بنان و نمک یا نوعی از حبوب یا بروغن زیت

یا شیرج اکتفا نماید و اگر حبوب را با هم خلط کنند هم باک نباشد چه هر گاه چهل روز

را بنوعیکه روزه دارد روح و نفس او صافی شود و بیشتر چیزها براو روشن گردد سیزدهم

انکه دل را از فضول افکار ردیه پاک کند و از مستلذات دنیا اعراض نماید و هیچ

گونه التفات نکند چه هر گاه از هموم قلت حظوظ و طلب آن درگذرد سر او از ماسوای

این مطلوب خالی گردد و وصول بمطلوب اسان تر چهاردهم انکه بدن را از اخلاط

ردیه پاک گرداند چه هر که در بدن او اخلاط ردیه غالب باشد تخیلات همه مناسب

ان خلط بود و از تفکر در این غرض باز ماند پانزدهم انکه بعلم نجوم و دقایق ان واقف

باشد تا طبایع کواکب و بروج و منازل قمر و طبایع درجات فلک و انظار سعد و

نحس بشناسد و چون عملی خواهد کند که بداند که متولی ان کدام کوکبست و هرانچه تعلق

بدو داشته باشد از ایام و ساعات و الوان و اشکال و اطعمه و اشربه و ملبوسات

و بخورات و غیر ان همه را جمع کند تا در تاثیر قوی تر بود مقصد دویم در طلسمات چون

طلسمی خواهد کرد در اوقاتی مناسب ان اختیار کند چنانکه اگر جهة گرمی بود تابستان

اگر از برای سردی بود زمستان و علی هذا گفته شد تا کوکب صاحب حاجت در وقت ساعت ابتدا
عمل بود و کواکب معاونت او در آن عمل در اوتاد باقیه و طلسمی کامل السکه در اوقات
ثابت و شکل کوکب سیار معاون باشند تا نسبت آن طبایع چهارگانه حاصل شود
و واجب است که یکی از آنها عطارد بود چه اعمال را بدو تعلقی تمام است پس در آن وقت
صورتی از یکی از فلزات سبعه که آن کوکب دلالت کند بر اتم وجوه و احسن صور بسازد
و این وقتی تواند کرد که پیش از آنکه کوکب بدرجه مناسب آن مطلوب رسد البته تفریغ
و اذابه الجسد حاصل کند تا چون در این درجه بافق طالع رسید در قالبی که از برای صورت
ترتیب داده باشد فرو ریزد و اگر عملی از جهة عداوت بود و اعتبار حال عطارد بود
بر وجهی که گفته شد و در ساعت او در درجه که مناسب آن حاجت بود بخور کند از زیبق
معقود یا حجر ازرق صورتی بسازد مناسب مطلوب و نقشی مناسب او بر آنجا کند و اگر
در آن وقت نام و نعمت او یاد کند تا ثیر قویتر بود و اگر از برای محبت بود و اعتبار زهره
و امور یکه مناسب مطلوب او باشد و علی هذا القیاس
ابن وحشیه گفته است که اگر کسی خواهد از برای جاه و منزلت خود و هیبت و شجاعت
طلسمی درست کند چون آفتاب بدرجه اول حمل یا چهارم یا پنجم یا چهاردهم یا یازدهم
و شانزدهم از سرطان یا هفتم و هیجدهم و بیست و هشتم از اسد یا اول و دوم و نوزدهم
و بیست و دوم و بیست و سیم از میزان یا اول عقرب یا هفدهم از جدی یا بیست و
سیم از دلو یا پنجم و بیست و سیم از حوت رسد و بر دایره افق شرقی بود و مریخ در طالع
یا عاشر آفتاب و زحل ساقط از برج آفتاب در آن وقت نگینی از حدید بسیار خوب
بستاند و بر آنجا صورت مردی بر کرسی نشسته و بر سر او تاجی ثعبانی کرده و بدست راست
حربه در دست گرفته و سبابه دست چپ بر دهن نهاده و اگر در آن وقت تمام
آن نقشها نتوانند چون آفتاب در آن درجه بافق مشرق رسد بدین مشغول شود و تا آن
برج که آفتاب در او است طلوع میکند او مشغول باشد و همینکه تمام طلوع کند دست از
عمل باز گیرد و انتظار کشد تا بار دیگر آفتاب در همان درجه بافق مشرق رسد تمام کند

وصورت چون تمام شود قطعه از زر خالص والت تفریغ حاصل کند و چون آفتاب
بهمان حالت عود کند از آن زر خالص بریزد و نگین را در او ترکیب کند پس انگشتر را
جلا داده در کوزه آبگینه زرد یا سفید که پاک باشد نهد در کوزه از دیباج مسک
و پاک بر او اندازند و او را در برابر برج جوزا هفت شب تبخیر کنند بچیزی که مناسب او
باشد و چون جوزا فرو رود آنرا بر دارد و چون هفت شب بگذرد و غرض حاصل شود
هرکه انگشتر را در دست گیرد در چشم مردم با هیبت باشد و همه حاجت او را بر آورند
و همیشه در نزد سلاطین خداوند مرتبه گردد و اگر بحرب رود ظفر یابد و در آن فواید
بسیار است و صورت مذکوره بر وجهی است که نوشته شده است



طلسم دیگر هم از آن او برای کسب مال و دولت و رزق و حسن معیشت
چون مشتری بهفده درجه حمل یا پانزدهم یا نوزدهم یا بیست و سیم آمد یا بیست
و پنجم و بیست و نهم سرطان یا نهم قوس یا بیستم هم جدی رسد و بر افق مشتری
باشد و زهره و شمس ناظر او و عطارد ساقط از او و اگر اینجمله دست ندهد
باید که عطارد ساقط باشد از او و زهره ناظر فوق الارض در آن وقت قطعه از زر خالص
بستانند و از او مثال لوحی تخمین بریزد و آنرا نیکو و پاک کند و چون مشتری بهمان حال
عود کند بر یکروی آن لوح مثال مشتری نقش کند و بر روی دیگر صورت زحل چنانچه
بر منبر ایستاده باشد و طاوسی در دست گرفته و ترازوئی در دست و آنرا در برابر
مشتری هفت شب تبخیر کند و باید که بسر آن لوح سوراخی کند و ریسمانی از ابریشم در
آنجا کشد و هرکه این لوح در گردن اندازد و با خود نگاهدارد در روزی او فراخ شود و دنیای
او خوش باشد و مال بسیار حاصل کند و فواید بسیار ببیند و صورت بر وجهی است
که نوشته شده طلسمی دیگر هم از آن او از برای طلب باران و آب چون آفتاب را با ماه



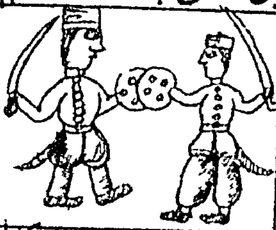
در جنه ثوریا اول و پانزدهم جوزا یا سیزدهم سرطان یا پانزدهم
و بیست و پنجم عقرب یا پانزدهم دلو یا چهاردهم و ششم و هشتم و
دهم و هفدهم و بیست و ششم حوت اجتماع افتد آینه شخص

بزرگ بنیک بستاند و بر روی او صورت مردی برهنه ایستاده و ازاری بر میان بسته
و بر کمانی تکیه کرده و چشم و هر دو دست بر آسمان داشته چنانکه در وقت دعا
برارند و در برابر او صورت اهوئی که چرا کند و مرغی بر صورت اهو و سنگ پشت
و اگر عمل این صورت در آن وقت تمام نشود منتظر باشد تا آفتاب بهمان حالت عود کند
آن وقت تمام کند و چون از احکام شرع صورت فارغ شود بستاند از عود و زعفران
و لبان و مصطکی و حب الغار و سندروس و میعه و از هر یکی جزوی و آنرا بیک بساید
و بمیعه بسرشد و آنرا حبها سازد هر یکی بمقدار حمصی و شب آن صورت را در برابر
برج حوت تبخیم کند بیکی از آن حب و چون حوت فرو رود بردارد تا هفت شب
تمام شود پس از زر یا سیم میلی فرا گیرد بمقدار شبری تمام و غلیظ و چون وقت
حاجت باشد جامه بیرون کند و شمله در خود پیچد و آن آینه را در دست چپ گیرد
و روی با آسمان کند و در آن آینه بپای برزند و بدان حب بخور کند تا باران
بیاید و صورت اینست طلسمی دیگر در ایقاع شر و فتنه و حرب در دیار دشمنان



چون مریخ بسیزدهم یا بیست و سیم درجه ثور رسد یا شانزدهم
و بیست و دوم و بیست و هفتم و بیست و هشتم از جوزا
یا اول سرطان یا یازدهم اسد یا بیست و نهم میزان یا بیست
و یکم و بیست و ششم و سی ام قوس یا پانزدهم جدی یا
یازدهم دلو یا بیست و نهم حوت رسد و بر افق مشتری باشد
و قمر بر تربیع یا مقابله او و کواکب خمسه باقیه از او ساقط از نحاس سرخ تمثال مردی
ایستاده ببرد و تمثال مردی که میان او بدو نیم کرده باشند و تمثال دو مرد که با یکدیگر
محاربه کنند صورتها فرو ریزد و مبالغه کند که آن صورتها درست باشد پس با
پیه خوک آنرا بیک مذاب کند و در برابر کوکب راس الغول هفت شب بسندروس
و صمغ و حب و میعه و بیرون بخور کند و چون از تبخیم آن فارغ شود دیگی از آهن
فراخ که در آن چیزی نه پخته باشند حاصل کند و آن صورتها را در آنجا نهند و دیگ طبقی

اهنین بر سر او نهد و وصل را محکم کند و هر وقت که خواهد در دهی یا شهری خصومت
افتد و فتنه شود مترصد باشد تا مریخ یکی از درجات مذکور طالع شود در آن وقت
آن دیگر را در میان آن شهر یا ده دفن کنند در میان ایشان خصومت افتد و
یکدیگر را هلاک کنند و اگر در خانه شخصی دفن کنند همین خواص دهد صورت [illegible]



طلسم دیگر هم از آن او جهت تسخیر وحوش و سباع چون
مریخ چهار درجه ثور یا بیست و چهار درجه جوزا
یا اول و هشتم اسد یا نوزدهم جدی یا نهم دلو رسد
و آفتاب مقارن او رسد و اگر مقارنه شمس اتفاق
نیفتد باید که مریخ یکی از این درجات طالع باشد و آفتاب در رابع یا عاشر یا حادی
عشر و در آن وقت نحاس سرخ را گرفته و بر تمثال مردی که بر سر شیر نشسته باشد و تاج
بر سر نهاده و او را شاخ بود و بدست چپ او خروسی و بدست راست گرزی از
از این و اگر صورتی بر این وجه یکبار نتواند ریخت هر یک از مرد و شیر و خروس تنها
بریزد و بعد از آن باهم ترکیب کند و سوراخ پاک گرداند چنانکه صورت خوب
شود در هر دو ران فارس سوراخ کند چنانکه در اندرون شیر رود و از مسمار چدن
یا نحاس استوار کند و هر دو طرف را سوراخ بمالد تا سر آن مسمار پدید نباشد پس
از آن در دیگ آهنین یا مسین نهد و روغن زیت در آنجا ریزد چنانکه تا به یک انگشت
بالاتر از آن صورت باشد و چون برج اسد ابتداء طلوع کند زیر آن دیگ آتش
معتدل برافروزد تا بجوش آید پس آتش ترک کند تا آن دیگ آرام گیرد و باز همچنان
آتش کند تا جوشی دیگر بزند باز ترک کند تا آرام گیرد و همچنین تا هفت نوبت پس
آرام گیرد و چندان بمالد که از زیت باقی نماند و هفت شب در برابر برج اسد بنشیند
و اکلیل الملک بخور کند و چون برج اسد فرو رود بردارد و هر کس که مراعات این دقائق
کرده صورتی چنین فرا گیرد و با خود دارد همه سباع و وحوش مسخر او شوند و اگر در میان
ایشان بخسبد در امان نگاه دارند و هر جا که طلبد بیابند و صورت در اول صفحه آخر نوشته شده

طلسمی دیگر جهت تسخیر طیور چون عطارد به یازده درجه حمل یا شانزده درجه
ثور یا هشت درجه جوزا یا بیست و هشتم سرطان یا پنجم سنبله یا چهارم و پنجم و بیست
و هشتم میزان یا بیست و یکم و بیست و چهارم عقرب یا اول دلو یا چهارم حوت رسد
و بر افق مشرق باشد و زهره را با او نظر مقارنه یا تسدیس و مشتری از او ساقط باشد
از زعفر رمانی مشک مقداری تمام و سنگ بگدازد و در وقت معین که گفته شد صورت
طاوسی که کیر اجنحه حین و دم کرده باشد فرو ریزد و آنرا بسوهان پاک کند و بر سینه
او صورت هدهدی نقش نماید و بر جانب راست در زیر بال او صورت کبوتری که
دانه چیند و بر جانب چپ صورت بطی و مجموع این صور و نقوش را چندانکه تواند
تصحیح کند تا خوب نماید و بعد از آن هفت شب در برابر بنات النعش معطکی و شکر
بخور کند چون از تخمیر او فارغ شود چون طالع وقت برج جوزا بود در جایی فراخ
از اجر و گچ مثل ستونی بمقدار پانزده ذرع بدارد و بر سر او دلکی از چوب تاریج
بمقدار نه ذرع یا پنج ذرع نصب کند هرچند درازتر بود بهتر باشد و آنرا بر آن
ستون چنان محکم کند که باد میل بطرفی نکند و سر آنرا بصفحه چند از شیشه یا نحاس
بمقدار شبری دراز بپوشاند و بر سر آن مجموع صفحه دیگر بنهد و آن طاوس را در
آنوقت ریخته بود هر وقت که چنین کند همه مرغان قصد آن صورت کنند و
مطیع او شوند و این طلسم بس عزیز است و فواید بسیار دارد و صورت بر وجهی
که نقش شده است طلسم دیگر جهت ایتلاف چون زهره به بیست و پنج درجه حمل یا دوم



یا چهارم و پانزدهم و بیست و یکم و هفتم ثور یا هشتم جوزا یا بیستم و
بیست و یکم و بیست و هفتم سرطان یا نهم و چهاردهم سنبله یا اول
و چهارم و دویم و پانزدهم سنبله یا چهاردهم میزان یا شانزدهم
عقرب یا بیست و دویم و نوزدهم جدی یا سیم حوت رسد و
قمر مجاسد زهره یا تثلیث و تسدیس او یا مقارن آفتاب و مریخ از او ساقط باشد
طلسمی از حجر لاجورد و بزرگترین و خوبترین آنچه دست دهد و بر آنجا صورت دو

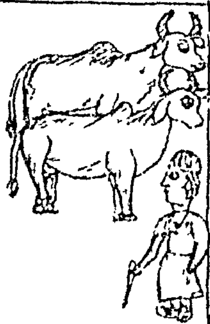
که متعلق باشند و صورت کبوتری که بچه را دانه دهد و صورت شاخ در یحان نقش کنند
و ما دام که زهره بر دائره افق شرقی بود این عمل کند و چون از صور تها فارغ شود در چهار
گوشه ان نگین چهار سوراخ کند بر هر سوراخی میخی از زر فرو برد و سر میخها را بسوهان
بماید چنانکه با نگین راست شود و چون زهره بهمان حالت عود کند لستانداز زرد
و سیم اجزای متساوی و با هم مزج کنند و انگشتری فرو ریزد و ان نگین را جلا دهد و
بر اسجا ترکیب کند و بعد از ان در قدح ابگینه پاک نهد و سر انرا بچیزیکه از جنس ان
باشد بپوشد و در برابر زهره هفت شب بخور مشک و زعفران و کافور
تجمیم کند در اول شب یا در اخر و هرگاه که زهره فرو رو د انرا بر دارد و هر کس که
این خاتم را با خود دارد همه مردمان او را دوست دارند و زنان عاشق او شوند
و از فرمان بیرون نروند و روزی بر وی فراخ شود و فواید بسیار بتجربه معلوم کرده



طلسمی دیگر از ان در نفاق و تفرقه چون زحل با مریخ بسیم درجه حمل
یا بیست و دوم یا بیست و سیم ثور یا هشتم جوزا یا پنجم سرطان یا
دو یم و بیست و چهارم و بیست و ششم اسد یا پانزدهم میزان یا
بیست و هفتم عقرب یا هفتم قوس یا بیست و دوم جدی یا
دو یم و پانزدهم دلو یا بیست و سیم حوت رسد و او بر دائره
افق شرقی بود و زهره از او ساقط و قمر در مقابل یا تربیع لستاند قدری از سرب
و صورت دو مرد که پشت برهم کرده باشند و در میان ایشان مردی که روی او چون
روی سگ باشد معولی در دست گرفته فرو ریزد و اصور تها بسوهان پاک کنند
چنانکه عادت است و باید که صور بر مثال عمودی بود و پس انرا در کوزه گلین سیاه نهد
و سر انرا بچیزیکه از جنس او باشد بپوشد و هفت روز در افتاب نهد و چون شب در اید
بر دارد و هر روز چون افتاب در اید بمیعه و سندروس بخور کند تا هفت روز تمام
شود و پس هرگاه که خواهد میان دو کس دشمنی و تفرقه اندازد قدری از موی خوک بران
صور تها بپیچد و ان هر دو کس را یاد کند و انرا در جائیکه اجتماع ایشان بود دفن کنند

و هرگاه نتواند در خانهٔ یکی از ایشان دفن کند که بزودی میان ایشان عداوت پدید آید
و از یکدیگر جدائی جویند و دیگر التیام نپذیرد و صورت از قرار یست که نقش شده
طلسم دیگر بجهة رام کردن خیول و دواب هرگاه شمس در یکی از این درجات ثمانیه
حلول کند و آن از ثور و از سرطان و از میزان از قوس جدی از دلو و در افق شرقی
بود و قمر از برج خود در یکی از این درجات ثلثه که تاسع و عاشر و حادی عشر است
باشد و زحل از برج او ساقط بود در اینوقت قطعه از نحاس گرفته و صورت تمثال
اسب نقش کند و تجدید دقت در تصحیح او نموده و جای دو چشم را سوراخ کرده
قطعهٔ مینا بر مثال دو چشم بر او بنشاند و جهد کند که شمس در یکی از این درجات طالع
بود و عمل تمام شود و بقدر یک مقدار از تراشهٔ سم اسب گرفته در دیگ لطیف کرده
و از آب قراح پر کرده میباید این آب از جائی که دست باو برسد وقت برداشتن
مثل انهار و عیون آب جاری بهتر است و بجوشاند چون سم اسب خوب پخته شود
همان قدر یال اسب یا خر یا استر در او مخلوط کند بعد از آن تمثال را گرفته بجبال
برج قوس هفت شب تبخیر کند و چون برج قوس غروب کند بر دارد و در وقت
برداشتن با عود و حب الغار بخور کند و هر شب چنین کند بعد از هفت شب عمل
تمام است و هر که این طلسم را با خود دارد و هرگاه نزدیک اسب و استر و خر شود باو
آزار نرساند اگرچه سرکش باشند همه با او رام شوند و این طلسم با هر که باشد از
دواب حامله ایمن گردد و صورت اینست طلسمی دیگر بجهة زراعت و عمارت هرگاه
زحل بیکی از این درجات که از ثور و جوزا اسد و عقرب و جدی نزول کند و قمر و
زهره در تثلیث یا تسدیس یا مقارنه فقط ممازج او باشند و زحل در نفس دائرهٔ
افق شرقی بود پاره از سرب و پاره از مس احمر گرفته و در ظرفی بگدازد تا ممزوج
شوند تمثال مردی که بدست او منج بود و پنداری که زمین را میکاود و بعد از آن
صورت دو گاو و شاخ دار و مردی که تابع ایشان بود و گویا که تخم میافشاند بریزد
و تمثال را تمیز و لطیف کند تا بغایت صحت برسد و تمایل را در جبال برج ثور

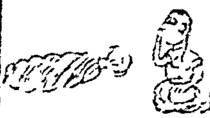
هفت شب تنجیم نماید و هر شب از میعه و زعفران و عرق زیتون بخور کند و وقت
غروب برج ثور بر دارد و هفت شب چنین کند و از زمین که اراده عمارت او دارد
قدری خاک گرفته خمیر کند و در یک طبق موافق لب رزد و صفحه از رصاص گرفته
تمثال مذکور را بران صفحه بیخ بکوبد و صفحه و دیگ را آب بپاشد و صحیح کند و تمثال را
در دیگ گذارده با طبق مذکور خوب بپوشد و مفصل دیگ و طبق را بگل خوب بگیرد
متوجه طلوع برج ثور باشد چون ابتدا الطلوع کند دیگ را مع ما فیه بر زمین که اراده
عمارت و زراعت دارد نزدیک دولاب که آب بریزد دفن کند باید که قریب
میل باشد پس آب زراعت را در راه جاری کند و میباید که نزدیک وی اصل
زیتون غرس نماید مادام که این تمثال در ان زمین است معمور و مزروع میماند
و هرگاه در تخریب او کوشند خراب نشود و صورت از قرار منقوشه است



طلسم دیگر بجهت تمریض و اماته هرگاه زحل در یکی از این درجات
که از جوزا از سرطان از سنبله از عقرب از حوت نزول
کند و بران شرقی باشد و قمر مقارن او یا مقارن مریخ
یا در تربیع زحل بود و عطارد بوجهی از امتزاجات ممازج
زحل بوده پاره از رصاص گرفته در وقت مذکور گداخته
در بادل کرده نرم سحق نماید اقل مراتب هفت مرتبه چنین
کند و چون زحل در درجات مذکوره عود کند رصاص مدبر مذکور را بگدازد و تمثال
مرد مرده و زن باکیه بران مرد و صورت بیماری که زنی موی ژولیده براو گریه
میکند بریزند و صورت را بقدر امکان تلطیف و تصحیح نمایند و در جبال زحل
هفت شب تنجیم کند و هر شب با میعه و لباده بخور کند و چون از تنجیم و بخور
فارغ شود و تمریض شخصی یا عضوی خواهد خرقه از کفن مرده یا از گرفته که با آن مرده
باشد بگیرد و تمثال را بران خرقه بپیچد و سر تمثال را با او مطابق کند و در منزل
آن شخص که اراده تمریض و غیر او دارد دفن کند جامه در موضع منام و جلوس

تاگر این میسر نشود در یکی از طاقهای آن که اراده ایقاع مذکورات را دارد دفن کند باید که وقت دفن نفس عامل متوجه مطلب باشد بیقین که تا این طلسم در آنجا مدفون است آن شخص مریض است و کذلک هرکه در آن سرا باشد این طلسم مشئوم است و در آن شرور بسیار است و صورت مذکوره از قرار منقوشه است طلسم دیگر جهة





قوه باه و جماع و التذاذ هرگاه زهره در یکی از اینها در درجه که از دلو دار حوت است قمر و مریخ بنوعی از جهات ممازج او بوند خصوصاً مقابله و هرگاه زهره این صفت در افق شرقی باشد صفحه از مس معتدل الحجم بگیرد و بر او مثال مردی که بر پشت خابیده باشد و زنی نشسته و زن دیگر بر پشت خوابیده و هر دو پا را بر داشته و عورت را مکشوف ساخته و مردی دیگر بازاء او نشسته با ذکر خود بازی میکند و منعود شده و میباید که این نقوش در صحت و حسن در شباهت و رعایت باشد نقش کند و صفحه را بر کرسی گذاشته در حبال قمر هفت شب تنجیم کند هرگاه قمر غروب کند بر دارد و در هر شب وقت وضع تمثال حبال برج قمر با لبان و مشک و زعفران بخور کند بعد از اتمام هفت شب تمام اً چون اراده کند که این طلسم را عمل کند باید که مدام بر او نظر کند حتی تأمل نماید که غرض حاصل است طلسم دیگر محبة و ولادت هرگاه قمر در یکی از اینها در جات اربعه که از سنبله قوس حوت بود در افق شرقی باشد و ناظر مشتری یا زهره بوند باید که صفحه از نقره بگیرد و صورت زن حامله و جاریه که بر کتف طفل جنین دارد و تمثال طفل صغیر که در گهواره بوده باشد بر او نقش کند و مهما امکن این تماثیل را بقدر مقدور ملاحظه نماید و هفت شب در حبال برج سرطان تنجیم کند و هر شب با لبان و مشک و حب الغار بخور کند چون از تنجیم و بخور فارغ شود زن قبل از مجامعت یک ساعت بر خواسته تأمل تمام نماید و نظر دوام بر آن نقش کند و وقت مجامعت نزدیک سر خود بگذارد در حال حامله شود و صورت از قرار منقوشه است طلسم دیگر جهة رفع سموم از حیات





وعقارب

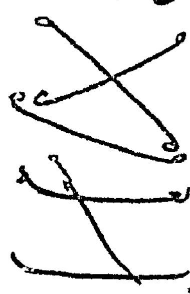
وعقارب باید قطعه از فاد زهر اعلی خوب بقدر معقدر بگیرد وقت طلوع برج عقرب صورت ماری وعقربی براو نقش کند وجهد کند که وقت کمال طلوع عمل مذکور را تمام کند چون اورا در آب بشوید وهمان آب را بمار وعقرب گزیده دهد فی الحال زهر اورایل شود یا بمار وعقرب بدهد زهر از آنها بر طرف شود صورت انهار انفرادات
طلسم دیگر در شفای امراض بدنی هر که درد سر دارد باید صورت برج حمل را مصور کند ودیکیساعت براو نظر کند بعد از ان بر سر به بند د البته شفا یابد و گلوی حلق کسی درد کند صورت برج ثور را مصور کند وهرگاه معده یا پهلو درد کند صورت سنبله مصور کند الغرض اعضاء منسوبه بهر مرض چنین است اینمذکورات باعتبار حال برج است اما باعتبار بیوت گفته اند که هرگاه دل درد کند صورت درجه های بیت منسوب بصدر را با درجه مقابل او مصور کند واگر درجه بحسب مولود دال بران عضو بوداو کدا است مقصد سیم در طلسمات کواکب سبعه سیاره است
طلسم اول بجهة شمس است اول روز یکشنبه وقتی که شمس در برج اسد باشد وغیر محدود الدرجه بود دیگر گاهی که حد مشتری بحد ود اینها باشد که بلح است وحدود ایشان حدود بابلیین است باید بقدر معقدر طلای خالص بگیرد از او تمثال شخصی بر تخت نشسته و تاجی از زر سرخ مقدار چشم او بر سر آن نهد وبجای چشم جوهری که شبیه بچشم باشد بنشاند وموضع ناف جوهری که بوزن هفت قیراط باشد بنشاند ودر فرد خالص با حلقه طلای باریک در گوشهای ان کند چون شمس در اول ثانیه برج اسد رسد تا تمام پانزده درجه وپانزده دقیقه وقت طلوع شمس در آفتاب بگذارد وگل نور در گلاب خمیر کرده باز تمثال را از سر تا قدم بمالد وهفت روز دیگر در آفتاب بگذارد وباید این تمثال را نگیرد ونه شب در محل تاریکی در بالای منبری بگذارد ودر بیس در ساعتی از روز داخل ان محل شده تقدیس وتسبیح شمس کند ومدح وتعظیم بجا آورد در بیس تمثال را باز معطر کند وسه روز دیگر بگذارد وباز در بیت تاریک برده سه روز دیگر صلوة شمس بجا آورد در بیس در موضع روشن بر منصبه نصب کند

که عمل تمام است فوائد این طلسم آنست که درد جگر و معده و مالیخولیا را نافع است
هرکه این تمثال را با خود دارد در نزد همه کس معزز و مکرم باشد و با هرکه خصومت
کند ظفر یابد و قولش مقبول همه کس میشود طلسم دوم متعلق بقمر است
طریقه اینست بگیرد نه مثقال نقره خالص و در وقت نزول قمر براس السرطان
و طلوع سرطان و وقت خالی بودن سرطان از ذنب اما اگر راس در سرطان باشد
خوب است تمثال زنی که عضوی از اعضای او اعوجاج نداشته باشد و اجوف
باشد بریزد و اما الصنعتی اسهل لب زد و قدری بزر قطونای سفید گرفته در یک شبانه
روز در گلاب گذارده با گلاب در جوف تمثال ریزد و هفت شب در حبال
قمر تجسیم کند و قبل از طلوع شمس بردارد و هفت روز در حبال شمس بگذارد و از
خشک شدن آنچه در جوف تمثال است اندیشه نکند غرض آنکه شعاع شمس و قمر را
براو روا دارد پس بیست قصبه که همه بیک اندازه باشند گرفته و با ریسمان عنب
به بندد بهتر آنست که چند موضع آنرا به بندد و میباید که درازی قصبه ده ذرع
باشد پس سنگ مرمر سفید که بر هیئت خشت باشد و درازی آن نیم ذرع بود و عرض
نیز چنین باشد سوراخ کند و سرهای قصبه ها را دران سوراخ کرده و اطراف آنرا
با گل تخم زیت و آب بگیرد و در وسط آفتاب خشک کند و بر هیئت دگر گرد
پس قصبه ها را نیز با گل مذکور مطین کند و بعد از خشک شدن تمثال را بر بالای
آن سنگ مرمر نصب نماید و میباید نصب آن در وسط قریه باشد یا وسط موضعی
که اراده نمو نبات آن دارد و این طلسم بجهة غالب امور خاصه نماء زرع
و اشجار و تسییل میاه سحب قوه وقس علی هذا طلسم سوم بر زحل است و خواص
بسیار دارد و شکل تربیه و احجادات و غیران میباید تمثال سر بزرگی لباز و شکل شخصی
که مربع نشسته باشد ساخته و از حلق تا جوف آنرا سوراخ کند چنانکه جوف دارد
بگیرد و دو دست او را بر باطن هر دو زانو هر یکی را بر یک زانو بگذارد و تاجی از سرب
ساخته بر سر او نهد و سر و ریش را سیاه کند و از تریاق مصری خوب از سوراخ

حلق جوف آنرا پر کند و سنگ سیاهی که او را حماهن گویند گرفته با سوهان کرده
کرده پاره در جوف او ریزد چون جوف تمثال ازان تریاق و براده سنگ مذکور
پر شود سوراخ را مصطکی خائیده پر کند و این حروف که نوشته میشود بر سینه تمثال
نقش کند و بقدر مقدور نقش را سطبر کند حروف اینست و میباید که در وقت
نقش برجی که زحل در اوست طالع باشد یا قبل ازان به پنج درجه یا بعد ازان
به پنج درجه طالع بوده است پس تمثال را گرفته هیجده شب در حبال برج
زحل تبخیر کند و قبل از طلوع شمس بردارد و اگر در شبهای تبخیر زحل در مغرب
طالع بود شکوتر است بعد از غروب زحل تا آخر شب تحت نجوم بگذارد و بعد از
اتمام این لیالی کوکبی از بنات النعش را پیدا نموده هفت شب تبخیر و قبل از طلوع
برداشته در سردابه تاریک بگذارد درین هفت روز تمثال را کس نبیند و کسی
داخل آن سردابه نشود البته عمل تمام است و موجب فوائد و آثار کلیه است طلسم
چهارم مر مشتری است اثر این طلسم قطع باران بدان سفر که مالک زرع و بدان
باشد و منع نزول صواعق میکند و این طلسم نزد ایشان مسمی باسم تفسیر المبارک و نا
چون عامل اراده عمل کند میباید که یک جزو از ذهب و سه جزو قلعی و یک جزو ابریز
و سه جزو آهن نرم میباید که تا توان آن آهن را نرم نمود و برابر همه اجزا آهن جلبی
سفید که اعلی باشد در سفیدی بگیرد و لازم است که وزن همه اجزا پنجاه و پنج
استار و سه درهم و چهار دانقه باشد پس در وقت تمثال ریختن بترتیب مهلا
دلین مخلوط کند مثلا در سنگ ابتدا نرم پس حدید پس بذهب پس مس پس سرب
پس قلعی دوم بار بورق سنگ نماید چون گداخته شود و چرک را پاک بگیرد
و سیم بار بگذارد و از او مرآت مدورة الوسط که وسط او اندک تقعیری داشته باشد
آینه را خوب جلا دهد و بر وسط این حروف نقش کند
عمل و با روغن زیت ارخالی خوب تدهین کند و شانزده شب در حبال
مشتری تبخیر کند عمل تمام و فوائد کثیره دارد طلسم پنجم مر مریخ راست این طلسم تجربه

تشجیع و قوت قلب و اقدام و امنیت از غضب ملوک و سلاطین و دفع دزد و دفع شر سباع
و امثال آن مفید و نافع است باید در روز سه شنبه شروع کند وقتی که مریخ در جدی یا
باشد و عقرب از حدود بالبین پس باید حدید بگیرد و ازاو تمثال مردی بسازد
که بی چشم باشد و اجوف بسازد با دق وجه بقدر مقدور در تخلیط و تصویر
آن بکوشد و باید که میان دهن و شکم آن سوراخ متصل باشد پس در سینهٔ آن
این نقش کند [illegible] و بر پهلوی او این [illegible] و میان هر دو کتف [illegible]
[illegible] پس شراب صاف خوب معتدل یکپیاله در دهن او بریزد تا خوب
آن مملو شود پس شانزده شب از طلوع شمس بردارد پس دابه که بر هیئت
موش است و نام او جلند و هیئت بگیرد در وقتی که برجی که مریخ در اوست طالع
باشد بالای سر تمثال ذبح کند و باید تمثال بر کف دست راست بر سینه گذارد
باشد و باطن کف دست گشاده کرده چنانکه گویا از کسی چیزی می طلبد و دست
دیگر را با انگشتان کشیده و باید تبخیر در جبال کوکبی که متعلق بعمل است نماید و فوائد
بسیار دارد و صورت این است که در حاشیه منقوش است طلسم ششم مر زهره راست
بجهة شفاء کلیه امراض از قبیل فالج و رعشه و استسقا و لقوه و امثال آن مفید است
باید که شش و نیم استار و دو درهم مس بگیرد و از آن صورت زنی که دو پستان
و فرجی داشته باشد بریزد و سر تمثال بمقدار آن بزرگ کند و جوف از اسود [illegible]
کرده در روغن زنبق خالص گرفته پاره مشک و عنبر خوب در آن کرده در دهن
تمثال بریزد که تا بجوف آن برسد هر گاه زهره در ثور باشد یا در حوت سیزده
شب در جبال زهره تبخیر نماید و این شکل را بر پشت و سینه تمثال نقش کند
[illegible] پس دهن تمثال را بمصطکی خائیده مسدود
نماید و این نقش وقتی باید کرد که برجی که زهره در اوست طالع یا قبل و بعد طلوع
بفاصله پنج درجه عمل تمام است طلسم هفتم منسوب بعطارد است بجهة ذکاوت و
طلب علم و محبت علوم بجهة جاه نزد وزرا و عمل نوامیس و فصاحت و بلاغت

و از خاک شمایل بسیار است باید که خاک معروف باسوانیت بگیرد و از خاک شمایل
زمصید فوائد بسیار است باید که خاک معروف باسوانیت بگیرد و از خاک شمایل
مصر پاره اخذ نماید و از چهار جانب اصل هرمس پاره خاک بردارد و از جائی که در
ملا و صعید محفور است بگیرد اما میباید که ابدا رنگ نداشته باشد پس صمغ عربی
گرفته خاک را باسی استار که مجموع پنجاه استار باشد جمع کرده با آب نیل مصر حل
کند دیگر نه باب عذب شیرین مثل آب فرات چون صمغ منحل شود خاکها را با آب
صمغ خمیر کرده از آن تمثال مرد و مرته بسازد و تمثال مرد را از تمثال زن اطول نکشد
و سر از آنها نیز بزرگتر کند و آلت مرد ممدود باشد و در موضع نهانی زن ثقبه کند که باندازه
آلت مرد باشد چنانکه اگر آلت داخل ثقبه شود منطبق گردد و تنور را آتش بندید
کند چنانکه چوب غرق شود پس زنگار را باب تر کرده این نقش کند چنانکه هر
نظر کند ظاهر و آشکار به بیند پس با روغن زیت چرب تدهین کند چون عطارد



در سنبله یا در جوزا باشد یازده شب
در حال عطارد دتخیم نماید و قبل از
طلوع شمس بردارد دراق گوید که اسلاف
تربیت مصر امر کرده است باعث
انیست که مصر را از متعلقات عطارد
شمرده اند و از خاک غیر مصر هم ممکنست ولی بمدت متمادی مؤثر است و الله اعلم
مقصد چهارم در علم دعوت کواکب بدانکه از شرایط این علم انیست که بواسطه قرب قمر
بعالم سفلی ابتدا بتسخیر او کنند چون آنرا بمطلوب رسند بواسطه او به تسخیر عطارد مشغول
شوند و بوسیله او بتسخیر زهره واصل گردند هر یک را که تسخیر نمودند بوسیله اینها بتسخیر شمس
و بوسیله این مجموع دون زهره چه او ضد مریخ است بتسخیر مریخ و علی هذا اول احتیاط
طالع وقت ابتدای این عمل کنند چه آن رکن اعظم است در این قسم و در ساعت زهره
ابتدا کنند و باید که برج طالع از بروج مستقیمة الطلوع بود و مریخ قوی الحال و در وتد خالی
از نظر عطارد در حل و از تربیع و مقابله شمس و ناظر مشتری بنظر تثلیث یا تسدیس و مشتری

و زهره در درجه طالع یا رابع یا سابع و قوی و مقبول و سابع از نظر نحوس محفوظ و خداوند
طالع قوی حال و باید که میان مریخ و عطارد هیچ گونه نظری نباشد و باید که شمس
در پنجم باشد یا نهم یا یازدهم بود و هرگاه مریخ در یازدهم نباشد و زحل در ششم یا
دوازدهم لیکن ششم بهتر بود و عطارد در دهم و باید که درجه طالع مؤنث بود
و کوکبی از کواکب ثابته بر مزاج نحوس در او نباشد و باید که قمر در سرطان یا ثور
نباشد بلکه ذاهب بود و مقارنه با آفتاب چنانکه میانه او و میان آفتاب دوازده
درجه بیش نباشد یا محصور بین النحسین یا میان او و ذنب کمتر از دوازده درجه
فی الجمله باید که از جمیع سعادات خالی بود و همه احوال او بد پس هرگاه چنین وقت
پیش از آن سه روز روزه دارد و برخی گفته اند که از روز سه شنبه روزه بدارد
تا دوشنبه روزه دارد یعنی هفت روز روزه داشته باشد و در جایی که بقمر تعلق
داشته باشد همچون کشت زار و چشمها مسکن سازد و لباسهایی برنگ و جنس با و
تعلق داشته باشد در پوشد و چون وقت در رسد بعمل شروع کند و بتدریج تحلیل
غذا کند چنانکه صفای پی در درون او ظاهر شود و مزاج را متغیر نکند و اگر تقلیل
اکل گوشت نماید احسن و الا باید از سینه یا دست بود و از اعضائی که منسوب بقمر است
و بدل این اعضا آنچه بتواند بصدقه دهد و باید که بمیت و مقتول نظر نکند و ابداً هیچ
حیوانی که روح دارد هیچ چیز را نیازارد و در لطافت و طهارت بدن و لباس مبالغه
باید و احتیاط کند که متنجس بنجاستی نشود و چشم چپ خود را از نظر کردن بچیزهای
قبیح نگاه دارد و هر سه روز موی خود را براشد و چیزهای گرم و تر بخورد و در علوم
علوی فکر بسیار کند و با ملوک نشیند و اگر نتواند با اهل علم و اشراف و بکافور و عنبر
بهم آمیخته بخور کند و بعضی بر آنند که حب البان و اذخر و طلق و صمغ و حب خروب
و اقحوان و صمغ و رطیب همه را مساوی یکدیگر بستانند و بکوبند و با شیر زنان عجین کنند
و در مجمره نقره بدان بخور کند و رعایت این شرائط در شب بیشتر باید کرد و در روز
حمایلی در بر اندازد که در او شبه سرخ و شبه سفید باشد و اگر از نقره بود هم شاید

وچیزی از اسما واعظم حقتعالی با خود دارد و چون این شرایط رعایت نموده باشد در
برابر قمر منحرف بایستد و باید که انحراف او از جانب چپ و چشم راست بدو نظر
نکند بلکه بچشم چپ سه کرت بدو نظر کند و در کرت سوم بگوید ایها الملک الکریم والسید
الرحیم مرسل الرحمه ومنزل النعمه فاتح السعادات ومحصل المرادات ناظم مصالح البلاد
ومعطی مناهج العباد المتحرک بالحرکة الابدیه التی هی اسرع حرکات الکواکب لاجل استحفاظ
الاجناس واستیفاء الانواع المعتمد علی کل انواع الاصطناع جامع انوار الکواکب و
ناقلها والمعطی الاتصالات العلویه وقابلها المتفرد بتقسیم فلکه منازل وقد جعله حلول
فی کل واحد منها مبدء النوازل ناظر کل ثابت وسیار ومتنقل من اطوار الی اطوار
بمازج الکواکب بطبایعها وشارکها فی صنایعها ومتبدل من طبع الی طبع رعایة للسافلات
وعنایته بالکائنات من المسهل الی التربیع الاول طبیعتک الارض منزل الامطار ومکون
الفضة فی معادن الاحجار مفتق الازهار ومنضج النبات والحیوان من مدی الاحسان
المویدمن عند العلیم القدیر اللطیف الخبیر جلت عظمته وعمت کلمته تنقش المواد العنصریه
بالنقوش الروحانیه وتصور النطف الانسانیه بالصورة النورانیه واهب الانسان ابهی
الاشکال واحمد الخصال بانح العلم والسخاء واللطافه انی مقر بکمالک ومقصر علی ملاحظة
جمالک وکیف لا وانت خلیفة النیر الاعظم وواسطة الضیاء الاکبر فی افاضته الجدا
علی العالمین والمبدء الاقرب فی عالم الکون والفساد واسئلک یا واهب الکل ومانح
العقل وبالذی دورک ونورک وفی الافلاک سیرک ان تسعدنی بعطایاک الجزیله
ومنایحک الجمیله فانت المخصوص بالرافة والمتعین لدفع الآفة و همچنین سه بار بخواند
و سجده کند و هم در این ماه هر وقت که او ضعیف الحال بود این کلمات بخواند در ماه
دوم وقتیکه متوسط الحال بود بخواند و در ماه سیم وقتیکه قوی الحال بود در موضع
شرف خود و اتصالات نیک حاصل بخواند و چون سه ماه این عمل کند میان ایشان محبت
حاصل شود و آثار محبت در ماه پنجم و ششم پدید آید و این شخص بر قمر عاشق گردد چنانکه
از او صبر نتواند کرد و اکثر ایمدت تندرست و معتدل المزاج بود و خبرهای خوش بسیار

شنود و در ماه هفتم سایه او زیاده شود و در هشتم زیاده ازان چنانکه ابو معشر بلخی گفته
در ماه هشتم سایه من بهزار ذرع رسیده بود و در ماه نهم و دهم روشنائی قمر در چشم
او بیشتر نماید چنانکه در نگاه نتواند کرد و باید که چون بانیمه رسد هر روز زیاده از
یکبار در او نظر نکند چه هرگاه بیشتر کرد کور شود و در یازدهم هر شب ملائکه و افتاب و
ماه و کواکب را بخواب بیند و ماه چیزها را بر او عرضه کند و در دوازدهم دل او خوش شود
و فرح و نشاط بدید آید و کارها بر او آسان گردد و از ملوک و امرا خلعت بدو رسد و هر فکری
که کند همه صحیح باشد و هر حادثه که در شهر واقع شود خبر از آن در امروز بی زیاده و نقصان
بشنود و یا در خواب ببیند و چون یکسال تمام شود و این علامات دیده باشد بداند که
مقصود حاصل شده و قمر مسخر او گشته و هر آنچه خواهد از او درخواست کند تسخیر عطارد
چون از تسخیر قمر فارغ شود باید که سه روز روزه بدارد و بعضی گفته اند از پنجشنبه تا چهارشنبه
و روز خروس قربان کند و جگر او در آتش بخورد و از گوشت بخورد و از گوشت دست گوسفند
و زبان او بخورد و در وقت اشتغال بتسخیر او قمر را ترک نکند و چون بدان شروع کند بگوید
ایها النیر العظیم کلما حصل لی من التسخیر فهو منک و کل ما ینفع من الشرعی فهو منک انی
محتاج الی ذلک الامر و هو بید عطارد فارید ان تحصل لی ذلک منه و تاذن لی حتی اطلب
منه و باید که جامه او که با طرف عطارد بود زنگاری یا کحلی بود و سواری از رصاص در آن
دست که با طرف آن بود کند و شاخی از زر و شاخی از سیم در آن دست گیرد و بابونه
و کمون کرمانی و حبق جبلی و ریحان و بادآورد و لوست بادام و مر و حب البان و ثمر طرفا
در مجمره رصاص بخور کند و چون عطارد بدرجه شرف رسد بگوید ایها السید الفاضل
السید الناطق الفهیم المناظر العالم بخفیات الامور المطلع علی سرائر الحکم الغامضة من
کل فن الکاتب الحاسب العالم باخبار السماء و الارض صاحب الجدل
و المناظرات و النطق و الفهم صاحب الفکرة و البدیهة و الدهاء الصبور الصادق اللطیف
الملطف الخفی فلم تظهر للعین و استترت فلم یعرف بالطبع انت مع السعود سعید و مع النحوس
نحس و مع الذکر ذکر و مع الانثی انثی و مع النهاری نهاری و مع اللیلی لیلی لرقة فکرک

و رجا جبر فضلک ما رجتهم و سأکلتهم باشکالهم اسألک بحق معطیک هذه المواهب و
محلیک بهذه المناقب ان تفیض علی قوة من قواک و تعطینی کذا و کذا و در نوبت ان
باید که سه حاجت ازان چیزها که بدو منسوبست بیشتر نه طلبد و باید که در وقت حاجت
سعود بود یا متصل سعدی و در جوزا باشد پس بگذارد تا باز بدرجه شرف رسد و
و باقی حاجات منسوبه بدو همچون عقل و نطق و کتابت و فلسفه و کهانت و نجوم و
حساب و علوم مشکله و مفید در رو برکسیکه خواهد و اطلاع بر امور خفیه و تجارات
نافعه و صناعات بدیعه و چشمهای آب طلب دارد که باذن الله تعالی روا گردد
تسخیر زهره در این عمل بقمر و عطارد استعانت جوید در وقتی که قمر بعطارد متصل
باشد بمقارنه پیش از اجتماع و باید که قمر متصل بزهره باشد و چون شروع کند روز
شنبه روزه بدارد تا پنجشنبه و کبوتری برنگ ابلق بکشد و جگر او بخورد و جامه
در پوشد و خود را بلالی و جواهر که دست دهد بیاراید و بمشک و عنبر و عود و گلاب
خوشبو کند دلستاندار عود و مسک و قسط و زعفران و لادن و قشور خشخاش
و ورق صفصاف و اصل السوس را اجزای متساوی و همه را بکوبد و بگلاب عجین کند
و در مجمره نقره کهن بخور کند و مجلس شراب مهیا دارد و بیاراید و امارد خوب
گویندگان مرغوب از زن و مرد بقدریکه تواند حاضر کند و بر غرفه که برابر طلوع زهره
باشد بنشیند چنانکه طلوع کند در نظر او باشد و بر بالش سبز تکیه کند و باید که جمله ادوات
شراب و بساط و فراش و جامهای حاضران سبز باشد و خورش ایشان گوشت سینه
و دران دنبه باشد و این مجلس را همچنین سه روز مهیا دارد و اسپنت در برد و بر شراب
و در شب بزنا گذراند و شب سیم چون زهره برآید برخیزد و او را خدمت کند و بگوید
ایتها السیدة العالیة الکریمة البهیة السعیدة الملیحة الضاحکة الحلوة العاشقة الجمیلة
اللینة المتحلیة باحسن الصفات الرقیقة المحل الانیقة اللون الحسنة والصحیحة والمجامعة ذات
المحبة والصباحة والمسرة الموصوفة بزجاجة العقل المذکورة بفرط الملاحة ذات الالحان
اللطیفة والالحان اللذیذة والموسیقیة المطربة المترددة ببروز الجمال والبهجة صاحبة الرأی

المنیر والفهم اسئلک بالنور الذی لا یزول والکمال الذی لا یحول والعز الذی لیس فوقه
عز وبالاسم المبجل المجید ان تعطینی مطلوبی و باید که اظهار عشق و محبت او کند و اشعار فارسی
و عربی که در باب عشق باشد بخواند و تضرع کند تا مقبول او گردد و علامات آن باشد
که اسباب لهو او بسیار باشد و امردان و زنان بدو میل کنند و پی طلب و رغبت او
آیند و باز نوبتی دیگر مشغول شود و بشرایط مذکور قیام نماید و بعد از سه روز هر حاجتی
از حوایج که بدو منسوبند از لهو و لعب و طرب و زینت و صورتهای خوب و حلویات
و نطق و مهارت در سخن و امثال آن بخواهد تسخیر شمس چون اراده این عمل کند باید
در موضعی باشد که با آفتاب منسوبست همچون بلاد ترک و نیشابور و طوس و ابیورد
و هرگاه دست دهد در فارس و بابل و آذربایجان و در خانهای ملوک و قصور آراسته
و جامه حریر برنگ زر بپوشد و بجواهر قیمتی خود را بیاراید و تاجی از زر مرصع بجواهر
بر سر نهد و سوار زرین مرصع بجواهر در دست کند و انگشترهای زرین بنگین یاقوت
سرخ در انگشت کند و بسوزاند زعفران و میعه و لک و جلنار و عود و مویز
و طلق متنادی و بکوبد و بشیرکا و عجین کند و در مجمر زرین نیم گرم بخور کند و چون آفتاب
باول دقیقه حمل رسد طالع وقت اختیار کند و باید که اسد باشد و از نحوس خالی
و اگر سعود در طالع و سابع باشد با نظرهای سعود بهتر باشد و سه روز روزه دارد
و بعضی گفته اند که روز شنبه ابتدا کند و تا یکشنبه روزه دارد و گوساله قربان کند و از
جگر او بخورد و بوقت افطار اگر گوشت خورد از گوشت دل بره خورد و بسیاری از آن
نیز بصدقه دهد و بجانورانیکه بدو منسوبند همچون شیر و پلنگ دهند بسیاری از آن بخورد
و چون شرایط تمام شود اگر آفتاب بدرجه شرف خود رسیده باشد بهتر بود و اگر
آن وقت غایت ارتفاع آفتاب بود بهتر پس بخضوع و خشوع بایستد و بگوید ایها الشمس
المتعلی والملک المستولی السید القادر والسند القاهر الذی خضعت لاشراقه اخیار
الوجوه واسفر بلجته صباح الجود المتفرد باقصی العزه والعلاء و قصار الرجحه و السناء
المستمد من العالم العلوی والصقع العقلی من امداد الفیض اکملها و من مثاب القوه واجلالها

اعلاها واجملها الذي ارتدى برداء الفضا والضياء في السرمد والمتقمص بقميص النور في
الابد فسرى في كل مظلم ضوئه فاصبح مشرقا وانبسط على كل كثيف شعاع نوره فامسى
مونقا قد تجلى من الاشكال بافضلها وتحلى من الالوان باجملها واحتوى من الخصال الكريمة
على احمدها واستولى من الافعال العظيمة على امجدها فانك الذراري ومدبرها وكفيلها و
مصرفها وسعدها ونحسها ومقويها ومصرفها انت الملك وهو الستخدام وانت الاصل و
هم الاعوان اذا اتصلت بانوارك وسطعت اسرارك اجابوا واستروا واخاء فين وجلين
خاضعين خاشعين لعلو رتبتك وسمو درجتك واذا استترت اسرارك من جنابك
المقدس الى عالم الكون والفساد لعلة العناصر عن احوالها وعزت الاركان عن اتيانها
يا باعث الرياح اللواقح من اماكنها ومنزل الامطار السوائح من مواطنها ومظهر الرعود
لمصيبك ما مع الهواء بمقارعها وموقد البوارق لتخطف ابصار الناظرين بقوله عنها
انت الذي يرتفع التمسك بحبلك من حضيض الذل والشقا الى اوج العزة والعلا ويرتقي
المعتصم بذيلك من سفح المهانة والاستكانة الى قلة العظمة والكبرياء حتى سعادة النفوس
المستولية على معشر البشر ومذهب لها الجبابرة من الاسود والاحمر ايها المقدس عن معارضة
الاضداد ومشاكلة الانداد والمنزه عن التغيرات والتاثيرات السفلية المتعالية عن ان
تسر صفحة وجوده الحدد الزماني لا احصي ثناء على حضرتك المطهرة مواقفة المكرمة وكيف
لا اعجز وقد حارت العقول في اكتناه عظمتك وطارت الامارات في ادراكات حكمتك
وقصرت اجنحة الاوهام عن ان تحوم حول حمى كبريائك اسئلك بحق عزك وعلائك و
رفعتك وبهائك وعز شرفك ونهاية كرمك وبالاية الاعظم الذي خصك بهذه المحاسن
وحلاك بهذه المكارم ان تقضي حاجتي وتعطيني سؤلي وتفيض على ما مر لي من الاستيلاء
على خزائن العلوم وكنوز الحكمة والاستعلاء على جنس الانس ومعشر البشر انك اهل الكرم
والجود والعبد المخلص لواجب الوجود پس سجده كند اگر رسيدن بدرجه شرف در شب
باشد از آنوقت بايستد وخدمت كند تا چاشتگاه كه وقت ارتفاع بود واگر مطالب
او در توقف افتد بدان شكايت تا شش ماه بگذرد چه بعد از ان اثار قبول ظاهر گردد

وقوت وعقل او زیاد شود ومهابت ومکانت او در دل خلق افتد وباید که بدان مغرور
نشود چون یکسال شمسی بر آن مواظبت نماید باز خود را بتسخیر ها مشغول نگردد ودیگر برنخیزد و [illegible] بسیار باید
چون بدرجه شرف رسد بایستد وحاجاتیکه بدو منسوب باشد از ملک وریاست
وشرف وغلبه وقوت وعقل وفطانت وکنوز ودفاین درخواست کند وبعد
ازان خدمت بجای آورد که او عطیه خود بدهد وباز خدمت او را ترک نکند وبدان
نیز مداومت نماید بلکه در هر سال چهار نوبت بوقت انتقال او از فصلی بفصلی این
خدمت بجای آورد ونحوست نحسین از او دفع کند تسخیر مریخ باید چون ابتدا به تسخیر
او کند او در جدی یا یکی از خانهای خود بود واز نحوست خالی وبا زهره هیچ اتصالی
نداشته باشد پس جامه صوف سرخ درپوشد وکلاه سرخ بر سر نهد واز صنوبر وسماق
سوار وخاتم در دست کند واز روز چهارشنبه روزه گیرد تا روز سه‌شنبه روزه دارد
ودر روز هفتم اسپ و دیگر سیاه وحشی بکشد وجگر او بخورد واز کندر وصبر وقسط
واذخر وافیون ودار فلفل اجزای متساوی همه را بکوبند ودر مجمره آهنین بخور کند
وشمشیر برهنه خون آلود در دست راست گیرد وسر بریده در دست چپ واگر سر
آدمی بود بهتر بود اما باید که سر ترکان نباشد واگر گوشت خورد باید که سر گوسفند خورد
وترکان را خصوصاً آنها که اشقر باشند ازان بدهد ودر برابر مریخ بایستد وخدمت کند
وبعد دو روز که او را اضطراب حاصل شود روی بر خاک نهد واگر ده روز بود
باشد ده نوبت وهرگاه کمتر بود هم بمقدار آن وبعد ازان سر بردارد وبخدمت بایستد
وبگوید یا ابا الحمیه در قدرة الجبریه ومزیل الملوک عن کراسیها ومبیر الجبابرین والمنیح
دماء المتسلطین الاصل فی القتل والقتال والمر واستدلال دار اقتال الدنیا والقای
الشر فی الدهماء ویا بهادر الشجاع القوی الصلب الشدید الغضب المتقلب الجابر الغالب
القاهر القادم الکاسر ذو السیف اللامع والحدید القاطع صاحب السطوة والقهر
غالب الجیوش هادم العروش کثیر البأس والشدة عظیم القوة والعظمة اسئلک بحق
من وهب لک قواک وصنعک ان تعطینی کذا وکذا وحاجاتیکه مناسب او

باشد از فتح قلاع و تخریب دیار و دفع جبابره و ماننداں درخواست کند و باید که لطوبی
کنند وار او امین نباشد و هرگاه که از او حاجتی طلبد اول آرا فتاب دفع شر او را درخواست
کند تا او را نسوزاند تسخیر مشتری ابتداء این عمل وقتی باید کرد که مشتری در خانه
خود یا شرف باشد و اگر میسر نشود در خطی از خطوط او باید که از نحوست خالی بود و
در تسخیر او استعانت بمریخ جوید و چون شروع خواهد کرد جامهائیکه منسوب بند
بمشتری از جنه رنگ واصل بپوشد و نبوار و خواتیم خود را بیار اید و تسبیح در دست
گیرد و باید که مصحف یا چیزی از دعوات با خود دارد و در هیچ حال از عشق مشغول نگردد
و روزه دینه روز و بدارد تا پنجشنبه بر دزه باشد بنان و آب افطار کند و از مال
حلال انقدر که تواند تصدقه دهد و پیوسته بذکر حق و تسبیح و تمجید مشغول باشد
و بمیعه و سندروس و قصب الذریرة و زیانه عود و صمغ و صنوبر و حب الغار اجزارا
متساوی در مجمره رصاص سفید بخور کند پس روی بقبله ایستاده بگوید ایها ایها
الطاهر التقی السید القادر الکبیر العطف الصادق البر الشریف العطاء و رئیس العلماء
و الاولیاء الناسک البعید من الخزن و السحقد الکریم الامین السخی العلیم السید الاول
القاهر الماهر حسن الصنعة بسیط العلم جمیل العقل صفی الفهم اعظم الصعود مستقیم الرای
معتدل الحکم و الطهاره واصل النسک بحق جلال ملکک و رفعة موطنک و اشراق
نورک و عز وجهک و طهارة طینتک ان تعطینی مطلوبی و تسمع دعوتی و تحصل غرضی
یا سید الکواکب و السید السیارات و قاضی الحاجات اسئلک بالاله الواجب لذاته
المتین لانفعل المنطق ابی شرح جلاله و لا یدرکه الحواس و الافکار اسئلک بمن العقل
قاصر عن ادراکه اسئلک بمن تعالی عن الاسم و الرسم الذائم احتجابه عن کل شلم و تعقل
اسئلک بالمنزه عن مشابهة کل جوهر و قوه اسئلک بحق الذی حارت العقول
و الاذهان الیه بالقدرة الفیره و لعسلو و الفردانیه ان توصلنی الی ما سئلتک یا حسن
المنظر یا بهی الوجه یا نور الفلک یا صاحب النوامیس اجب دعوتی و خضوعی لک پس
سجده رود و حاجات گرید و منسوبند از مال ولشنت و سرایی و ربایست و مانند ان

ازاو بخواهد که بیک ماه طول نکشد که او میل بدو کند و خیرات و مبرات بسیار بدهد
تسخیر زحل باید که زحل در بیت خود باشد یا در شرف و جدی اولی باشد و هر
چند نظر کواکب بدو بود خوب نباشد و هر قدر نظر کواکب بدو کمتر بود بهتر است و
چون شروع خواهد کرد جامه از دیباج سیاه در پوشد و کلاهی از دیباج زرد بابنفش
بر سر نهد و سوار و خواتیم اسرب و یا آهنین در دست کند و در روز یکشنبه روزه
مدار و تا روز شنبه روزه دارد و باید که کلاهی سیاه و سکی سیاه معد باشد تا در
شب شنبه هر دو را بکشد و بزعفران و قرد مانا و قسط رکند و مخ السنور و بقولی
دیگر افیون و اسرک و اجزای متساوی همه را کوبیده و ببول ماعز عجین کند و در مجمره
اسرب بخور کند و استخوانی در دست گیرد و از گوشت جانب راست گوسفند بخورد
و شکمبه و رود ها را باسقاط الناس صدقه دهد و در تسخیر او تعطارد استعانت جوید
و بخدمت او دو سال و نیم در نهایت مواظبت قیام نماید که او آنکس را بپادشاهی
رساند اگر چه از فرومایه ترین خلق باشد و تسبیح او اینست ایها السید العظیم الاجل
القاهر الجبار القادر العظیم الشان العالی المکان الکبیر الرفیع ذو العقل الصافی
والفهم الوافی الشامخ التعکیر کبیر السخط العظیم الغضب قوی الحسد ذو الفضل الکامل
متمم الوعید والتعب ویل لمن ابحته وتعالمن ابغضته اسئلک بحق خالقک الذی
لا آله الا هو ولا رب سواه ولا معبود الا ایاه خلقک وجمیع من فی ملکوت الابر والخلق
دار کزیک علی السماء وبحق آله الذی مدبرک ومدبر کل شئی مافی الارض والسماء وشئی
العلویات والسفلیات من البدایات الی النهایات اله الذی لیس کمثله شئی وهو
علی کل شئی قدیر وبالاجابة جدیر وبحق مالک وخالق الرضوان والسحبان وابدع
مافی ملکوت الامکان والاکوان والنیران واسئلک بحق آله الذی وصفتها لک
ان تقضی حوائجی الذی شرحت لک واموری الذی انکشفت عند جنابک ولا
تیأسنی من جوار حضرتک انی خادم ببابک وملتجی ساحتک و ذاکر لصفاتک باعظم
الغضب والسخط اقض حاجتی کیف نشاء علی ما تشاء و یا اعظم الکواکب ان تفعل کذا وکذا

خاتمه در التتمه از عزایم و تحتیم نیز گویند اما التعزیم بنابر انکه هر که خواهد بدین شغل عمل
نماید باید که او را عزیمتی صادق و نیتی موافق بود چه بی تصمیم رای و تسدید عزم
انجاز امری بر غیری صورت نه بندد و الزام طاعت بر شیاطین و جن و انس میسر
نگردد و هو من عزمت علیک اذا اوجبت و ختمت علیک پس هر که خواهد بدین عالم
مشار الیه داخل شود باید که بریاضت و طاعت مشغول گردد و بعضی گفته اند که باید
دو سال روزه بدارد و افطار بنان و نمک و سرکه و سعتر کند و از حیوانات بکلی احتراز
نماید و از زنا و شهوات بالمره محترز باشد و در شبانه روزی هفت مرتبه غسل کند و کمتر
از دو مرتبه نشاید یکبار در روز و یکبار در شب و بعضی گفته اند اگر چهل روز ریاضت
کشد و روزه دارد کافی است و بعد از ریاضت در وقتی که آفتاب بدرجه شرف رسد
و زحل در اوج یا در شرف یا در خانه خود باشد و قمر نیکو حال روز پنجشنبه از دو مثقال
نقره خالص و بقولی سه مثقال خاتمی بسازد و در روز جمعه نگینی از یاقوت یا بلور صافی در او
بنشاند و این صورت را به سطر متوازی نقش کند اللهم کهلیج حعلسطو بملوملح حمهصلح
و ددده همهمصلی یا رب و آنرا در دست راست کند و بمکان موضعی رود که
لطیف و خلوت بود و چهار رکعت نماز گذارد و در رکعت اول تنزیل بخواند و در دوم
یس و در رکعت سیم دخان و در چهارم تبارک الذی بیده الملک و سوره و بعضی و بعضی
گفته اند که هر چه خواهد بخواند و چون روز جمعه باخر رسد در شب شنبه بعد از آنکه
مردم آرام گیرند بر سطحی بلند رفته که حجر نباشد و پاک بود و آنخاتم را بموی دم اسب تکی
که اشهب باشد از سر چوبی از سر انار که طول آن یخ زرع بود فرو آویزد و چنان نشیند
که خطی تواند کشید که او و آن خاتم در میان آن خط بود و با مشک و زعفران بخور کند
و بیست و یکبار این اسما را بخواند اللهم یا شیخ شیخ والاهرس شیطون الذی له الاسماء
الحسنی والصفات العلیا والضیاء والبهجة والبهاء یا ذاتو لطوثوا و موثوا و موثون آنه
هو سبح بکل مکان ممدوح بکل لسان مذکور بکل دان یا ارغش ارغیط یوخ الاخوان الذی
سبقت اولیتک قبل و لا قبل الا وانت قبله یا رهمول ارخار خیم ارحیمون الذی

هو الرحمن الرحیم الذی ملأ کل شیٔ نعمه له و رحمته یا هیشو هیشور وارقش وارعلون الذی
لا یلیق التسبیح والتحمید والتهلیل الا انه باهیاً شراهیاً اذونی اضیا دث اضیار دثون الذی
هو الحی القیوم محیی الموتی الذی قامت السموات والارض والخلق بامره یا دمیشا کوهیلا
سیطردن الذی عنت الوجوه وخشعت الاصوات له و ذلت له الشمخ الباذخات
الصفات الصلاب یا نور دار عیش وار عیش لعتون الذی استغنا بنوره اهل السموات
والارض و انجلت بنوره کل ضیاء و بهجة و نور یا استر الاسر و اشمخ اشما اشقون الذی
ذلت الاعزه لعزته و قهر کل شیٔ سلطانه و قدرته و ملکه یا ملکوا یا ملکوتوا یا حلام ارحل ارحا
ارعی تر نور العالم بکل شیٔ کان و یکون الخبیر الذی لا یعزب عنه الغیوب و ما یخفی الصدور
یا منفج مشحشافس لامون الذی انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون و در سیاهی
ان خط بقیه شب را نماز بگذارد و هرگاه بتواند هم در آنجا بخسبد تا صبح صادق پس
برخیزد و تجدید وضو کند و بخور را مکرر کند و بیت دیگر بار دیگر بخواند پس آن تمیمه را
از آنجا فرو گیرد و در حریر سفید پیچد و بمشک و عنبر و کافور مطیب کند و در حقه پاک نهد
و به نگینی که بر آن نامهای حق باشد مهر کند و نگاه دارد و فواید این خاتم بی نهایت است
از آنجمله آنکه اگر خواهد مصروعی را شفا دهد بمشک و زعفران مهر بر جبهه نهد و اثر النوم
دهد تا بیاشامد نیک شود و اگر قوی بود هر روز سه نوبت چنین بدهد و اگر نقش
او را بر ورق آهو نویسد و بر او بیاویزد هرگز دیگر جنی بر او ظاهر نشود و هرگاه لوحی
از گل بسازد و آن مهر بر آنجا نهد و این آیه که الذین آمنوا و لم یلبسوا تا آنجا که اولئک
هم المهتدون بر آنجا که خواند هر که آن را در گردن انداز د از سحر نترسد اما چون در گردن
اندازد باید که بار دیگر این را بخواند و اگر خواهد که دفع سحری کند لوحی از گل بسازد و
این مهر بر آنجا نهد و آیه و مکروا و مکر الله را تا آخر بخواند و آن لوح را در جائی دفن کند
آن سحر باطل گردد و اگر خواهد جن را از سرا یا بقعه بیرون کند گل را بدان مهر کند و در
آن بقعه بیندازد و بگوید اخرجوا منها ما لکم عصیتموها و مهر نموها همه متفرق شوند بحکم الله
حسب الفرمود جناب مستطاب ملک الکتاب در مطبعه معموره بمبئی زیور طبع رسید
۱۳۱۲
فی شهر ربیع الثانی